

تصویر دکتر مصدق در 'خواب آشفته نفت'

مؤلف "خواب آشفته نفت"، تأمل در شخصیت دکتر مصدق را در فصل "کارنامه مصدق" با این حکایت آغاز می کند که در اوایل زمستان ۱۳۲۵ در مسجد شاه حضور یافته بود تا سخنرانی مصدق را در اعتراض به انتخابات دوره پانزدهم بشنود. "وقتی دکتر مصدق در اتومبیل خود به آنجا رسید من که فاصله زیادی با او نداشتم او را مردی شکسته و مریض حال و بی رمق یافتم و با خود گفتم این پیر مرد شریف را چرا کشانده اند اینجا؟ در این اندیشه بودم که مصدق به کمک کسانی که زیر بغلش را گرفته بودند پیاده شد، مردم او را روی دست گرفتند و من ناگهان در یک طرفه العین دیدم آن موجود افسرده حال در میان غریو احساسات مردم جانی تازه گرفت و از گریبان آن پیر مرد نزار، خطیبی سر در آورد که بند بند کلامش آتش شور و هیجان بر دلها می افکند".

دکتر موحد می نویسد: "قصه هایی از ترفندها و رندی های مصدق در میان ایرانیان جاری بود از این قبیل که او عمداً خود را به بیماری می زند و غش ها و گریه هایش تصنعی است. گفته می شد که این ننه من غریبم کردن ها و زیر پتو رفتن ها و اشک ریختن ها، شگردهایی است که برای غافلگیر کردن حریفان و ایجاد رقت در عوام و جلب حمایت آنان به کار می برد".

وی سپس از قول احمد زیرک زاده، از اعضای جبهه ملی و از یاران نزدیک مصدق، می آورد: در تغییر قیافه دادن مهارت خاصی دارد. به موقع خود را به کری می زند. عصبانی می شود یا قاه قاه می خندد. حتی اگر بخواهد حالش به هم می خورد، مریض می شود و غش می کند. روزی به من می گفت: نخست وزیر مملکتی حقیر و بیچاره باید ضعیف و رنجور به نظر بیاید".

جالب تر اینکه خود مصدق نیز این حرف ها را تأیید می کند (نقل از متن کتاب): "به آمریکا که رفتم مرضی نداشتم، چون می خواستم میسیون ایران سبک نشود گفتم مریضم. گفتم اتاق در مریض خانه برایم بگیرند. دولت آمریکا هم در بزرگ ترین بیمارستان ها یک سالن خیلی عالی که شاه هم چند روزی در آنجا بستری بود گرفتند... این کار برای این بود که رجال آنها از ما دیدن نکنند. بعد هم من نزد بازدیدکنندگان رفتم و کارت گذاشتم. بیست هزار تومان در مریض خانه خرجم شد برای اینکه میسیون ما احترام داشته باشد".

دکتر موحد می نویسد: "مضمون هایی که مخالفان مصدق درباره او می پراکنند و به جد یا به مزاح در گوش خارجیان می خوانند او را به عنوان سیاستمداری عوام فریب و مکار و ماجراجو معرفی می کرد که به قول و قبول او اعتماد نمی توان کرد و به هیچ تدبیری با او کنار نمی توان آمد".

اما مطابق اسنادی که خود دکتر موحد به دست می دهد این چیزها "مضمون" هایی نبود که کوک می شد، بلکه واقعیت داشت. در پانوشت ص ۹۱۹ کتاب حکایتی می آید که واقعی بودن این مضمون ها را نشان می دهد. نجفقلی پسیان، خبرنگار پارلمانی اطلاعات، در خاطرات خود نوشته است: " در نوزدهم بهمن ماه سال ۱۳۳۰ که در جریان مبارزات انتخاباتی فرماندار زابل و رییس انجمن شهر و چند نفر دیگر به قتل رسیده بودند پس از چند روز خانواده فرماندار زابل به تهران آمدند و به دیدار دکتر مصدق رفتند.

اتفاقا نویسنده و یکی دو نفر دیگر هم برای مصاحبه مطبوعاتی و اطلاع از مایه حاضر بودیم. با آمدن آنها و گریه و زاری متظلمین، ایشان بی هوش شدند. خانواده فرماندار نیز پس از چند دقیقه تامل دیدند کسی نیست به حرف شان گوش بدهد رفتند. به محض خروج آنها دکتر مصدق چشم باز کرد و آهسته پرسید بالاخره رفتند؟ که ما در حال تعجب خندیدیم... و روز بعد خودش گفت تا کی می توانستم همراه آنها گریه کنم. فرماندار زنده می شد؟"

و مهمتر اینکه آنطور که از سراسر کتاب "خواب آشفته نفت" بر می آید، مصدق تقریباً از همین شگردها یا از شگردهای همانند در مذاکرات نفت هم سود می جست. برای مثال مذاکرات را کش می داد، می پیچاند، به عقب بر می گشت، زیر همه قول و قرارهای روز قبل می زد و طرف را گیج می کرد، احتمالاً به این حساب که طرف خسته شود و دل از غرامت بکند یا از فرمول پنجاه - پنجاه دست بردارد.

به متن کتاب برگردیم: "ورنون والترز که در مذاکرات جرج مک گی معاون وزارت خارجه آمریکا به عنوان مترجم شرکت داشت، می نویسد مصدق یک قدم به جلو می گذاشت تا بتواند دو قدم به عقب برگردد. آقای هریمن [مشاور مخصوص رئیس جمهور ترومن] پس از چند روز بحث و گفتگو، مصدق را به یک موضع معین می برد. روز بعد هنگامی که در صدد مطرح کردن بحث تازه ای بود، مصدق نه تنها در موضع روز پیش نبود، حتی در موضع روز قبل هم قرار نداشت و گاه به اواسط سه روز پیش بر می گشت."

"روزی دیگر که هریمن می خواست مصدق را به انعطاف در موضع خود وادارد می گفت اگر راه حلی برای مسأله نفت پیدا نشود ممکن است پیامدهای نامطلوبی داشته باشد. مصدق یکباره به گریه افتاد که 'آری، عن قریب قادر به پرداخت حقوق کارکنان نیروی هوایی و پلیس نخواهم بود و در چنین وضعی آنها از ما حفاظت نخواهند کرد' سپس در همان حال که قطره های اشک بر گونه اش جاری بود، به آرامی افزود که چپی ها قدرت را به دست خواهند گرفت و همه دوستان غربی ما را از بین خواهند برد."

این مکالمه نشان می دهد که مصدق همواره سعی داشته غرب را از قدرت گرفتن حزب توده در ایران بترساند و از واقع شدن میان دو دنیای کمونیسم و سرمایه داری بهره برداری کند تا کشتی شکسته ایران را به ساحل برساند. شاید اگر قضیه ای به اهمیت نفت در میان نبود، این شگردها کارگر می افتاد اما مسأله نفت مهمتر از آن بود که با شگردهایی از این دست بتوان آن را حل کرد.

خود محور یا دمکرات؟

معروف است و در "خواب آشفته نفت" هم آمده است که مصدق در همان آغاز زمامداری به شهربانی کل کشور نوشت: "در جراید کشور آنچه راجع به شخص این جانب نگاشته شود، هرچه نوشته باشد، و هر که نوشته باشد، به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد."

این شاهکار مصدق است که پیش و پس از او مانند نداشته و نوعی دمکراسی را در ایران آن روز پایه گذاری می کرده است. دکتر موحد یاد آور شده است که "مخالفان مصدق در سرتاسر دوران حکومت او این آزادی را داشتند که در مخالفت با او هر چه خواستند نوشتند". این درست هم هست اما این سیاست برخورد با مطبوعات، در زمینه های

دیگر به جریان نیفتاد. از جمله در مورد مجلس. او هر چه در زمینه مطبوعات به رشد دموکراسی در ایران کمک کرد، در زمینه پارلمان دچار تشنگی شد. نخست از مجلس هفدهم، اختیارات ورای قانون اساسی خواست و گرفت و سپس دست به انحلال آن زد. مداخلات او در امر مجلس نه تنها واکنش مخالفان که واکنش دوستان او را نیز برانگیخت.

سید محمود کاشانی، فرزند سید ابوالقاسم کاشانی و استاد دانشگاه در تهران، چند سال پیش درباره او نوشت: "دولت مصدق را پس از آن همه قانون شکنی ها و زیان های مادی و معنوی جبران ناپذیری که به کشور ما وارد کرد، نمی توان دولت ملی و قانونی و طرفدار آزادی و دموکراسی معرفی کرد".

منوچهر فرمانفرمایان فرزند عبدالحسین فرمانفرمایان و معاون اداره کل امتیازات و نفت در وزارت دارایی و عضو هیأت مدیره شرکت ملی نفت ایران نیز نوشته است " او مدام از دموکراسی دم می زد اما عملاً یک خودکامه از آب در آمد.

رضا کاویانی، از بنیان گذاران جبهه ملی درباره مصدق نوشته است: " برای او مهم نبود که وزارت خارجه دست چه اشخاصی است، قشون در چه وضع است، مجلس چه مجلسی است، مالیه در چه حالی است. برای او کافی بود که آنها دخالتی در کار نکنند. بنابراین مهم ایجاد محیطی بود که کسی جرئت نکند علم مخالفت بلند کند".

دکتر موحد درباره انتخابات دوره هفدهم مجلس می نویسد: "این انتخابات مایه خفت و سرشکستگی مصدق گردید. با همه فتنه و آشوب و خونریزی که در بسیاری از ولایات به همراه داشت آخر کار ناتمام ماند". مصدق از مجلس (یعنی ۸۰ درصد نمایندگانی که تصور می کرد هوادار اویند) خواست تا آن ۲۰ درصد انتخاب شدگان نایب را از خود براند. اما "وقتی نمایندگان طرفدار وی در مقام اعتراض به اعتبار نامه نمایندگان مخالف برآمدند خود به سختی در معرض مخالفت ها قرار گرفتند و ... معلوم شد که موافقان دولت از ۸۰ درصد خیلی کمتر و مخالفان از ۲۰ درصد خیلی بیشترند".

از این رو دکتر مصدق تصمیم گرفت که اولاً ادامه انتخابات را معلق بگذارد [از ۱۳۶ نماینده ۸۰ تن انتخاب شده بودند و بقیه مانده بود] چرا که "در صورت تجدید مطلع شمار دیگری از نمایندگان مخالف به مجلس خواهند رفت و وضع دولت بیش از پیش به مخاطره خواهد افتاد". بنابراین مصدق در مقام تحصیل اختیارات برآمد.

دکتر موحد می نویسد: "در گذشته بارها دکتر مصدق در برابر وزیرانی که خواستار قانونگذاری در محدوده کوچک تری بودند به مخالفت برخاسته و گفته بود که وضع قانون از مختصات مجلس است و نمی تواند آن را به دیگری واگذار کند.... اینک با همه این سوابق دکتر مصدق برای خود اختیاراتی وسیع تر و کلی تر از آنچه برای دیگران مجاز ندانسته بود طلب می کرد".

این اختیارات البته در جامعه با واکنش های تند سیاستمداران مخالف رو به رو شد و موافقان را به صف مخالفان راند. چنانکه "به قیمت عصیان آیت الله کاشانی تمام شد" و "دربار و ارتش حساب خود را به کلی از او جدا کرد و کار مخالفان به قدری بالا گرفت که دادن رأی اعتماد و ساقط کردن دولت با اکثریت مجلس امری حتمی جلوه کرد" و در این مرحله مصدق به فرزندوم متوسل شد تا مجلس را منحل کند و کرد. کاری که در نهایت به نفع او تمام نشد بلکه مخالفان را علیه او متحد تر و کار کودتاچیان را تسهیل کرد.

تصویر او در اواخر عمر دولتش برخلاف تمام دوره رضاشاه و دوازده سالی که از شهرپور بیست می گذشت، تصویر مرد شکست خورده ای است که چندان به کار رهبری نمی آید. مصدق اگر در مجلس بود یا در دولت، آن قوه به مهمترین قوه مملکت تبدیل می شد. زمانی که در مجلس بود، مجلس در درجه اول اهمیت قرار گرفت و زمانی که در دولت، قوه مجریه مهمترین قوای کشور شد. اما روی هم رفته درباره او می توان گفت که در جبهه مخالف بسیار قوی تر بود تا زمانی که خود اداره امور را بر عهده گرفت.

از زمان رضاشاه تا زمان محمد رضاشاه، مصدق در جبهه مخالف دولت، موفقیتی به سزا داشت در حالی که نخستین دولت او که آخرین دولت او نیز بود با شکست سختی مواجه شد که هر چند پیروزی تاریخی را پس از شکست سیاسی در پی داشت، اما در هر حال دولت موفقیتی نداشت و در زمان او هرچند کار ملی شدن نفت انجام گرفت اما سرانجامی نگرفت. وی اساساً شخصیتی بود که آنقدر که در جبهه مخالف تأثیرگذار و نیرومند بود، در جبهه سازندگی ناتوان جلوه می کرد.

با وجود همه این ضعف ها که به هر حال در هر انسانی پیدا می شود، اذعان باید داشت که نام او یکی از بزرگترین نامها در تاریخ معاصر ایران است. تصویر او امروزه تنها نفت و کودتای ۲۸ مرداد را به یاد نمی آید، تصویر او در ذهن تاریخی ایرانیان با آزادگی عجیب شده و بدل به بیرق آزادیخواهان ایران شده است.

• هری ترومن رئیس جمهور آمریکا از حزب دمکرات که از آوریل ۱۹۴۵ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ زمام امور را به دست داشت و در آن تاریخ جای خود را به آیزنهاور داد.

** اورل هریمن، مشاور مخصوص رئیس جمهور ترومن که از سوی او برای پا در میانی در مذاکرات نفت به ایران فرستاده شد.

منبع : بی بی سی